

دوفصلنامه الاهیات قرآنی

(با رویکرد کلامی)

سال چهارم / شماره ۷ / پاییز و زمستان ۹۵

صفحات ۸۵ الی ۱۰۲

معناشناسی واژه‌ی جمود در قرآن کریم

سهراب مروتی*

سارا ساکی**

فرشته دارابی***

چکیده

با توجه به اهمیت و کاربرد واژه‌ی «جمود» در ادبیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عصر حاضر، واکاوی معنای آن از منظر قرآن کریم موضوعی پر اهمیت به شمار می‌رود. این پژوهش برآن است تا با رویکردی معناشناسانه، به واکاوی معنای جمود و دیگر واژگان مرتبط با آن در قرآن کریم بپردازد؛ تا با کشف معانی و مصادیقی نو در قرآن کریم، معنای جامع‌تری از جمود به دست آید. در این تحقیق ضمن بازشناسی مفهوم لغوی جمود و واژگان داخل در دایره‌ی معنایی آن، واژگان جانشین، همنشین و مصادقی آن مورد بررسی قرار گرفته‌اند که هر کدام بیانگر بخشی از مفهوم قرآنی جمود می‌باشند.

با این بررسی مشخص شد که مفاهیم مرتبط به جمود به دو دسته‌ی حقیقی و مجازی قابل تقسیم است. واژگان مرتبط با آن مانند حمیت، تعصب، تحجر و فساوت قلب، دارای معنایی قریب به واژه‌ی جمود می‌باشند. پژوهش حاضر باروش تحلیلی انجام شده است.

واژه‌های کلیدی: قرآن، جمود، معناشناسی، تحجر، تعصب، حمیت.

* استاد علوم قرآن و حدیث دانشگاه ایلام.

** دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه ایلام.

*** کارشناس ارشد تفسیر قرآن کریم دانشگاه باختر

dbzndarabi@gmail.com

پذیرش: ۹۵/۱۱/۲۰

اصلاحات: ۹۵/۸/۱۸

دریافت: ۹۵/۷/۲۶

مقدمه

جمود از جمله حالاتی است که همزاد آدمی بوده و جلوه‌های آن همواره در جوامع بشری ظهور و بروز داشته است. در پی آن، همه پیامبران الهی تلاش نموده اند تا بشریت را به روشنگری فرا بخوانند و از ظلمت جهل و جمود برهانند. در این میان پیامبر اسلام (ص) و قرآن کریم پرچمدار روشنگری و مبارزه با این حالت روحی بوده‌اند. آیات متعددی در قرآن کریم بیانگر این امر و ذم آن است: «بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ؛ تو از انکارشان تعجب می‌کنی، ولی آن‌ها مسخره می‌کنند!» (صافات/۱۲)، «وَ إِذَا دُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ؛ و هنگامی که به آنان تذکر داده شود، هرگز متذکر نمی‌شوند!» (صافات/۱۳) انکار و تمسخر حق و پند ناپذیری، بیانگر تاجر قلب و جمود عقل است. (مدرسی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۱: ۲۰۳) در روایات نیز بارها بدین مسأله اشاره شده است. مانند اینکه امام صادق (ع) از رسول خدا (ص) نقل فرموده‌اند: «هر کس به اندازه خردلی در دلش تعصب بی جا باشد روز قیامت با اعراب جاهلی محشور خواهد گشت.» (ابن بابویه، بی تا: ۴۹۸) این پدیده از صدر اسلام تاکنون موجبات نگرانی و ناراحتی بزرگان و فهیمان دین را فراهم کرده است. پس مبارزه با این پدیده امری ضروری می‌نماید و شناخت معنای آن، اولین گامی است که باید در این زمینه برداشته شود و گزینه مناسب برای شناخت این موضوع، نگارش پژوهشی بارویکردی معناشناسانه می‌باشد. زیرا معناشناسی، معنای واژه را هم در سطح واژه و هم در سطح جمله مورد بررسی و شناسایی قرار می‌دهد. (صفوی، ۱۳۷۹: ۳۴) این مقاله درصدد است ضمن تبیین جایگاه معنایی واژه جمود به تحلیل واژگانی که با جمود در یک حوزه معنایی قرار می‌گیرند پردازد و پاسخگوی سؤال - معنای جمود در قرآن کریم چیست؟ - باشد. و برای نیل بدین مقصود واژه جمود و واژگان داخل در دایره معنای آن را در سه حوزه معنایی، جانشینی، هم نشینی و مصداقی مورد بررسی قرار می‌دهد.

۱. جمود

جمود واژه کانونی این پژوهش است که در دو بخش لغوی و اصطلاحی مورد بررسی قرار می‌دهد و سپس به تبیین ارتباط آن‌ها می‌پردازد.

۱-۱. **جمود در لغت:** واژه جمود از ریشه «جَمَدٌ»، و به معنای بی‌حرکت و انجماد آب است. (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۶: ۸۹؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۶: ۸۹؛ قرشی، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۴۷) معنای چشم بی‌اشک، از دیگر معانی است که دیگر لغت شناسان برای این واژه ذکر کرده‌اند. (زمخشری، ۱۹۷۹م: ۹۹؛ جرّ، ۱۳۸۴: ۷۶۷) در میان اهل لغت ابن منظور و صاحب بن عباد معنای خشک

مغزی را برای جمود برگزیده‌اند. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۳: ۱۲۹؛ صاحب بن عباد، ۱۴۱۴ق، ج ۷: ۵۵) نگارنده تحقیق نیز اینگونه واژه‌ی جمود را تبیین می‌کند که به هر آنچه که جامد باشد جمود گویند و جمود بر خلاف ذوب است. جمود و جامد بودن دو صورت دارد صورتی مادی و صورتی معنوی، صورت مادی آن در مورد یخ بستن آب و هر شیء سخت و سفت بکار می‌رود و صورت معنوی به صورت کنایی استعمال می‌شود. مانند اینکه هرگاه می‌گوییم: «جمد کف» - خشک دست است - کنایه از بخل دارد گویا قلب و روحش منجمد است و در آن سخاوتی در جریان نیست. مانند فرد «جمدت عینه» - او خشک چشم است - این جمود چشم او به معنای خشکی چشم و اندک بودن اشک آن است، که این تعبیر نیز کنایه از قساوت قلب انسان دارد. (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۱۰۶) حال هر چند واژه جمود ریشه در ادبیات عرب دارد، ولی در ادبیات و فرهنگ فارسی نیز واژه و مفهومی کاربردی است که اهل لغت ادبیات فارسی معناهای گوناگونی را برای جمود انتخاب کرده‌اند، از جمله: لخته و خشک شدن خون، افسردگی (عمید، ۱۳۸۱، ج ۱: ۸۲۸) جامد شدن، ناپذیرایی و خشکی از لحاظ اخلاقی. (معین، ۱۳۶۰: ۱۲۴۲) انوری نیز می‌نگارد که: جمود در معنای مجازی آن به معنای انعطاف‌ناپذیری در برابر تغییرات و تحولات است. (انوری، ۱۳۸۲: ۲۱۸۷) بنابراین چون اهل لغت معانی متعددی را هم از نظر مادی و هم از منظر معنوی برای جمود ذکر کرده‌اند، و همچنین برای سهولت در شناخت معنی لغوی جمود می‌توان معانی فوق الذکر را به دو دسته ذیل تقسیم کرد:

الف) معنای حقیقی: شامل بی‌حرکت، انجماد آب، لخته و خشک شدن خون، جامد شدن، هر چیز برخلاف ذوب، یخ بستن آب و هر چیز سفت و سخت می‌شود.

ب) معنای مجازی: که شامل خشک مغزی، افسردگی، خشکی از لحاظ اخلاقی، ناپذیرایی، انعطاف‌ناپذیری، خشک‌دستی که کنایه از بخل و خشک چشمی که کنایه از قساوت قلب دارد، می‌شود.

۱-۲. **جمود در اصطلاح:** جمود در اصطلاح عبارت است از خشکی از لحاظ اخلاقی و عقلی، بسته ذهنی، تنگ نظری، بی‌بصیرتی، بی‌درایتی، و داشتن تفکری راکد و ساکن (اسفندیاری، ۱۳۷۶: ۶۵) و به تعبیر شهید مطهری حالتی است که مقدس‌ترین حالات بشری را از انسان می‌گیرد و از جمله این حالات روحیه تحقیق و کاوشگری است که با تولد جمود، این روحیه در وجود آدمی می‌میرد. (مطهری، بی تا: ۵۷) زیرا روح و عقل او اسکان یافته و پرسشی در ذهن او شکل نمی‌گیرد که برای پاسخگویی بدان حرکت کند و ذهن خویش را به کار گیرد. حال داشتن تفکری راکد، مغزی خشک و روحیه ضد کاوش و تحقیق، معنای جمود را به جمود در تفکر محدود نمی‌کند. زیرا آن گونه که اسفندیاری اشاره دارد جمود هم تعریف نوعی از تفکر و هم تعریف نوعی از روش برخورد

است. علت این دسته‌بندی این است که هرچند افراد دارای جمود در تفکر، دارای برخورد متحجرانه و جامد هستند اما این امر بدین معنا نیست که در پشت برخورد متحجرانه لزوماً تفکری جامد و متحجر وجود دارد؛ زیرا افرادی هستند که تفکر آنان جامد نیست ولی برخوردی جامد دارند. یعنی فرد متحجر به نام دین یا هر عنوان دیگری علم و عقل را زیر پا می‌گذارد و بالتبع آن برخوردش نیز جامد است اما افرادی هستند که علم و عقل را قبول دارند اما برخورد آنان با افکار دیگران بر پایه علم و عقل نیست و روش برخورد آنان متحجرانه است. (اسفندیاری، ۱۳۷۶: ۱۲۱) حال در تبیین ارتباط معنای اصطلاحی و لغوی جمود باید گفت که معنای اصطلاحی جمود با معنای لغوی آن از بعد مجازی دارای تجانس می‌باشد. بدان سبب که یکی از معانی یاد شده لغوی جمود، خشک مغزی می‌باشد که نزدیک‌ترین معنا به تعریف اصطلاحی آن است. افزون بر این عبارات و مفاهیمی از قبیل قساوت قلب، انعطاف‌ناپذیری، سکون و خشکی از لحاظ اخلاقی، از گزاره‌های تشکیل دهنده تعریف اصطلاحی جمود می‌باشند که محور بحث در این پژوهش نیز مفهوم مجازی و معنوی جمود است.

۲. مصادیق لغوی جمود

مصادیق در علم معناشناسی جایگاه مهم و ویژه ای دارد چرا که صورت‌های زبانی از طریق تصور ذهنی به مصادیق مرتبط هستند. (صفوی، ۱۳۷۹: ۵۶) جمود از منظر معنای اصطلاحی، در حوزه لغات دارای مصادیقی است که این بخش از پژوهش به واکاوی این مصادیق لغوی می‌پردازد.

۱-۲. **تعصّب:** واژه تعصب از واژگان داخل در دایره معنایی جمود است که در حوزه لغت و اصطلاح مورد بررسی قرار می‌گیرد. **۱-۲-۱. تعصّب در لغت:** تعصّب از ریشه ی «عصّب» می‌باشد و عصب به معنای پیوندهای مفاصل است. (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۶۰۴؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱: ۶۰۳) در لسان العرب چنین آمده است که تعصّب به معنای دفاع و حمایت از کسی و یا چیزی می‌باشد. (ابن منظور، همان: ۶۰۵) عمید در تبیین این واژه چنین می‌نگارد که، جانب‌داری، حمایت، یاری کردن کسی یا طریقه و مذهبی به دلیل دل‌بستگی و مقید و یا معتقد بودن بدان، همان تعصّب است. (عمید، ۱۳۸۱، ج ۱: ۶۹۸) با وجود آن که «عصب» به معنای پیوندهای مفاصل است، ولی واژه تعصب با عنایت به معنای فوق‌الذکر به معنای، حمایت، جانب‌داری، یاری کردن و دفاع از کسی یا چیزی است.

۲-۱-۲. **تعصّب در اصطلاح:** تعصّب همواره، همراه همیشگی جمود بوده است و بیانگر جمود در برخورد است. بدین دلیل که تعصّب، تفکر نیست، زیرا تفکر متعصّبانه و غیرمتعصّبانه وجود ندارد. بلکه روش برخورد افراد است که به دو دسته متعصّبانه و غیرمتعصّبانه تقسیم می‌شود و روش برخورد متعصّبانه همان جمود در برخورد می‌باشد. (اسفندیاری، ۱۳۷۶: ۱۲۱) بنابراین تعصّب از منظر اهل لغت شامل هر نوع رفتار جانبدارانه و یا مغرضانه است. رفتار جانبدارانه به معنای حمایت از علائق اعم از شخص، گروه، مذهب، خانواده و ... است. بنابراین تعصّب تعریف نوعی از برخورد است و این گونه عملکرد را جمود در برخورد گویند.

بر این مبنا باید گفت معنای اصطلاحی تعصّب چیزی غیر از معنای لغوی آن نیست و واژه تعصّب در دایره معنایی جمود قرار می‌گیرد ولی با این تفاوت که واژه تعصّب تأکید بر رفتار و عملکرد جامد دارد.

۲-۲. **تحجّر:** از دیگر مصداق لغوی جمود، واژه تحجّر می‌باشد.

۲-۲-۱. **تحجّر در لغت:** تحجّر از ریشه «حَجَرَ» به معنای سنگ و صخره است. (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۵۳؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۴: ۱۶۵؛ قرشی، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۱۰۸) در کتب لغت فارسی تحجّر به معنای سنگ، سفت و سخت شدن می‌باشد. (عمید، ۱۳۸۱، ج ۱: ۶۴۹؛ دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۵: ۶۴۷۱؛ جُرّ، ۱۳۸۴: ۵۳۳)

۲-۲-۲. **تحجّر در اصطلاح:** تحجّر در اصطلاح به معنای داشتن اندیشه، فکر و یا روحیه‌ای است که شخص نتواند مسائل و یا موضوعات فرهنگی و فکری جدید را که ناسازگار با ذهنیت و اعتقادات قبلی اوست بپذیرد. (انوری، ۱۳۸۲: ۱۶۳۰) بنابراین این نوع از تفکر را تحجّر، و فرد دارای این تفکر را متحجّر گویند؛ زیرا ذهن آنها مانند سنگ خشک و بی روح شده است و دیگر انعطاف و تحرکی در ذهن آنان رخ نمی‌دهد. وجه تشابه تعریف اصطلاحی و لغوی تحجّر در به سان سنگ بودن در انعطاف‌ناپذیری فکری و روحی است و غیر از این دیگر وجه شباهتی ندارند. لذا معنای اصلی تحجّر همان سنگ شدن است و معنای مجازی و کاربردی تحجّر در تعریف اصطلاحی آن آشکار می‌شود.

از این رو روشن می‌شود که تحجّر از جمله واژگانی است که معنای آن با واژه جمود دارای قرابت معنایی می‌باشد و این قرابت به حدی است که تعاریفی که از تحجّر ارائه می‌شود بیانگر تعریف جمود نیز می‌باشد و بالعکس.

۲-۳. **حمیت:** حمیت، از دیگر واژگان مصداقی قابل‌الذکر برای جمود می‌باشد. از این واژه برای توصیف برخی حالات نفسانی و روحی شخص استفاده می‌شود. ریشه این واژه از «حَمَى»

و به معنای حرارت تولید شده از اجسام گرم مانند خورشید و آتش و یا بدن و... می‌باشد و حمیت راطغیان قوه خشم و غضب و حمایت و حفاظت متعصبانه و غیرتمندانه از کسی یا چیزی را گویند. زیرا هنگامی که گفته می‌شود حمیت علی فلان: یعنی بر او خشمگین شدم و حمیت المکان جمی: یعنی از آن مکان به خوبی محافظت کردم و این حمایت همراه با غیرت و تعصب همان حمیت است. (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۵۴۷) خشم و غضب نشأت گرفته از تعصب نسبت به خانواده و نزدیکان، از دیگر معانی ذکر شده برای حمیت است. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴: ۱۹۹) همچنین به آن شدت حرارت و تعصب برای دفاع از جان، سربلندی، غرور و عزت نفس، حمیت گفته می‌شود. (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۲۸۹) با توجه به نظر اهل لغت در مورد واژه حمیت، او نیز مانند تعصب این قابلیت را داراست که بیانگر عنوان جمود در برخورد باشد. زیرا به برخورد متعصبانه و غیرتمندانه از سر خشم و غضب برای حمایت از خانواده و نزدیکان و علائق را حمیت گویند.

با این وجود جمود و واژگان داخل در دایره معنایی آن به دو دسته جمود در تفکر و جمود در برخورد تقسیم می‌شوند. جمود فکری و تحجر بیانگر اندیشه‌ای جامد هستند و مفاهیم تعصب و حمیت، بر جمود در برخورد تأکید دارند.

۳. کاربرد واژه جمود در قرآن کریم

جمود از ریشه ی «جَمَد» می‌باشد. واژه جمود، در قرآن کریم بکار نرفته است اما واژه «جامده» که مشتق از ریشه جمد است یک بار در قرآن کریم ذکر شده است. به همین دلیل جامده از واژگان تک کاربرد در قرآن کریم به‌شمار می‌رود. زیرا به واژگانی که از ریشه آن‌ها، تنها یک واژه در قرآن کریم ذکر شده باشد، واژه تک کاربرد می‌گویند. (رضایی کرمانی، ۱۳۹۰: ۹۶) تنها آیه ذیل است که مشتقی از ریشه جَمَد دارد که به عنوان صفت برای جبال استفاده شده است: «وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَنْفَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ؛ کوه‌ها را می‌بینی، و آن‌ها را ساکن و جامد می‌پنداری، در حالی که مانند ابر در حرکتند؛ این صنع و آفرینش خداوندی است که همه چیز را متفن آفریده؛ او از کارهایی که شما انجام می‌دهید مسلماً آگاه است!» (نمل/۸۸) مفسران در بیان معنای واژه «جامده» که بر وزن فاعله می‌باشد چند معنا را ذکر کرده‌اند. برخی از مفسران جامد را به معنای ساکن بودن دانسته‌اند. (هواری، ۱۴۲۶ق، ج ۳: ۲۳۷؛ ابن ابی زمنین، ۱۴۲۴ق، ج ۲: ۱۰۹) بسیاری از مفسران نیز معنای ایستادگی و ثبات و پایداری را برای این واژه در نظر گرفته‌اند. (ابن قتیبه، بی تا، ج ۱: ۲۷۹؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸ق، ج ۱۵: ۸۳؛ ابن عربی،

۱۴۲۲ق، ج ۲: ۱۱۳) عدم تحرک نیز تفسیر دیگری است که از جامد ارائه شده است. (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۱۸: ۱۵۰؛ فیضی دکنی، ۱۴۱۷ق، ج ۴: ۱۹۱) براساس نظر مفسران واژه جامد به معنای عدم تحرک، سکون، ثبات، پایداری و استوار و محکم بودن است. بنابراین با توجه به اینکه واژه جمود و جامد از ریشه‌ی جَمَدَ هستند می‌توان گفت جمود نیز بر همین معانی استوار است. و جمود ذهنی یعنی عدم تحرک، سکون و ثبات و تغییر ناپذیری و پایداری و انعطاف‌ناپذیری ذهن و تفکر، چنان‌که حصارى مستحکم و نفوذ ناپذیر به دور خود کشیده است. با وجود این‌که معنای لغوی جمود در این آیه قابل برداشت است اما تعریف آشکاری از تعریف اصطلاحی و معنای مجازی جمود از این آیه مستحصل نمی‌شود و می‌توان گفت کاربرد این واژه در قرآن کریم صرفاً کاربردی لغوی است.

۴. مصادیق واژه جمود در قرآن کریم

بررسی مصادیق در معناشناسی جایگاه ویژه‌ای دارد. زیرا در معناشناسی بیان مصداق یک واژه راهی برای تبیین معنای صحیح یک واژه و نشان دادن ظرفیت معنایی آن واژه است. (ساکى، ۱۳۹۲: ۱۳۸) به همین منظور در این بخش از پژوهش برای تبیین معنای جمود و نشان دادن دایره معنایی آن، مصادیق واژه جمود در قرآن کریم مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۴-۱. قساوت قلب: قساوت قلب از بارزترین مصادیق جمود در قرآن کریم می‌باشد. برای دستیابی به مفهومی دقیق هر واژه باید ابتدا به بررسی ریشه واژه پرداخت. در معنای قساوت باید گفت که استحکام و سختی در هر چیزی را «قَسْوَةٌ» می‌گویند؛ وقتی گفته می‌شود «حجرٌ قاسٍ» منظور سنگ سخت می‌باشد و هنگامی که نرمی، رحمت و خشوع و انعطاف‌پذیری از قلب انسان هجرت کند؛ خشکی، سختی و استحکام و نفوذناپذیری در قلب پدید می‌آید و قلب بسان سنگی سخت می‌شود. رخ دادن این جریان در قلب هر انسانی موجب سنگ دلی و یا قسى القلب شدن شخص می‌شود و این تغییر نامیمون را قساوت قلب می‌خوانند. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵: ۱۸۱؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵: ۸۷؛ راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۱۹۳؛ مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۹: ۲۶۵ و ۲۶۶) بر این اساس، قساوت قلب از جمله مفاهیم اساسی است که می‌تواند در دایره معناشناختی جمود در قرآن کریم، در قله معانی و مصادیق آن قرار گیرد. از جمله آیاتی که بدین امر اشاره دارند آیه ذیل است که می‌فرماید: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ؛ آیا وقت آن نرسیده است که دل‌های مؤمنان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل کرده است خاشع گردند؟! و مانند کسانی نباشند که در گذشته به

آن‌ها کتاب آسمانی داده شد، سپس زمانی طولانی بر آن‌ها گذشت و قلب‌هایشان قساوت پیدا کرد؛ و بسیاری از آن‌ها گنهکارند!» (حدید/۱۶) ملاصدرا قساوت قلب را همان امتناع از قبول حق می‌داند. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۶: ۲۰۷) برخی از مفسرین نیز معتقدند که قساوت قلب به معنای خشکی روح می‌باشد. (فیضی دکنی، ۱۴۱۷ق، ج ۵: ۳۶۵؛ حسینی شاه عبدالعظیمی، ۱۳۶۳، ج ۱۳: ۳۰) برخی دیگر نیز گفته‌اند که ابتلای به قساوت قلب همان خروج از دین است. (عاملی، ۱۴۱۳ق، ج ۳: ۲۹۲؛ کاشانی، ۱۴۱۰ق، ج ۳: ۱۴۶۹؛ جزایری، ۱۴۱۶ق، ج ۵: ۲۷۰) با توجه به نظر مفسران، قساوت قلب در دایره مصادیق جمود قرار می‌گیرد زیرا آنان حق ناپذیرند و این نشان دهنده انعطاف‌ناپذیری و خشکی روح آنان است و همین امر نیز موجب خروج آنان از دین می‌شود.

۴-۲. حمیت: از دیگر مصادیق واژه جمود در قرآن کریم، حمیت می‌باشد: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالزَّمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» هنگامی را که کافران در دل‌های خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند؛ و خداوند آرامش و سکینه خود را بر فرستاده خویش و مؤمنان نازل فرمود و آن‌ها را به حقیقت تقوا ملزم ساخت، و آنان از هر کس شایسته‌تر و اهل آن بودند؛ و خداوند به همه چیز دانا است. (فتح/۲۶) بر اساس نظر مفسران حمیت، همان تعصب شدید است. (مغنیه، بی تا، ج ۱: ۶۸۳؛ حسینی شیرازی، ۱۴۲۳ق، ج ۱: ۵۲۷) و قلوب دارای حمیت، قلوبی مملو از تکبر و خودخواهی هستند که منطق، عدل و حق را نمی‌شناسند. (زحیلی، ۱۴۲۲ق: ۲۴۶۴) همچنین طیب نیز می‌گوید: حمیت همان تعصب جاهلیت و تعصب بر تقلید از گذشتگان است. (طیب، ۱۳۷۸، ج ۱۲: ۲۱۶) تعصب از روی جهل و نادانی و تعصب بر تقلید از افراد و آداب و رسوم گذشتگان از گزاره‌های داخل در تعریف جمود است. بر این اساس حمیت جاهلیت در بعد معانی معنوی جمود قرار می‌گیرد و می‌توان حمیت جاهلیت را از مصادیق جمود دانست.

۴-۳. تعصّب: آخرین مصداق جمود، مفهوم تعصب می‌باشد که تحت عنوان واژه «عُصْبَهُ» در قرآن کریم به کار رفته است و از ریشه عصب می‌باشد. مشتقات این ریشه در کل قرآن کریم تنها ۵ بار به کار رفته است. «إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛ هنگامی که (برادران) گفتند: «یوسف و برادرش نزد پدر، از ما محبوب‌ترند؛ در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم! مسلماً پدر ما، در گمراهی آشکاری است!» (یوسف/ ۸) گروهی متشکل از ۱۰ تا ۴۰ نفر را عصبه گویند. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱: ۶۰۴) برخی از مفسران نیز

گروهی دانسته اند که حداقل آن سه نفر باشد. حال با توجه به نظر مفسران منظور از عصبه، گروهی قوی است که متعصبانه همدیگر را یاری، و برای ضرر و یا نفع رساندن به شخص یا گروهی با هم متحد می‌شوند. (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۵: ۱۵؛ ثعالبی، ۱۴۱۸، ج ۳، ۳۱۲؛ طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۱۹) با توجه به مستندات فوق، برادران یوسف مصداق متعصبین جامد اندیش هستند که برای ضرر رساندن به یوسف با هم متحد می‌شوند و این تعصب آنان هیچ پشتوانه عقلانی ندارد و نشأت گرفته از حمیت جاهلی و تعصب آنان است.

۵. حوزه معنایی جمود بر محور جانشینی

همانگونه که در ابتدا گفته شد کاربرد واژه جمود در قرآن کریم صرفاً بیان معنای لغوی آن است و معنای اصطلاحی جمود را در بر نمی‌گیرد.

اما در طبقه‌بندی واژه‌ها، واژگانی که دارای مفاهیم مشترک باشند در یک حوزه‌ی معنایی قرار می‌گیرند. (صفوی، ۱۳۷۹: ۱۹۰) لذا در این قسمت در صدد بیان این امر هستیم که هرچند در قرآن کریم خود واژه جمود در معنای اصطلاحی آن به کار نرفته است اما در میان حوزه معنایی جمود واژگانی در قرآن کریم وجود دارند که بیانگر مفهوم اصطلاحی جمود باشند و قابلیت جانشینی آن را نیز داشته باشند.

۵-۱. جانشینی جمود و قساوت قلب: قساوت قلب از واژگان جانشین واژه جمود در قرآن کریم به شمار می‌رود. از نظر مفسرین قساوت قلب همان سنگ دلی و مرگ روح و قلب است زیرا دیگر موعظه و اندرز در او تاثیری ندارد، دل‌هایشان از پذیرش سخن حق امتناع می‌ورزد، حتی اگر آیات الهی را مشاهده کند در روح و قلب او تغییری ایجاد نمی‌شود. (طوسی، بی تا، ج ۱: ۳۰۶؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۳۵۲) همچنین به دلیل وجود امراض روحی از جمله تعصب و عناد، آیات و معجزات و براهین و ادله عقلی در نفس او تاثیری ندارد. (طیب، ۱۳۷۸، ج ۲: ۶۰) قساوت همان رفتن و نابودی عقل در وجود آدمی است (همان، ج ۵: ۷۱) حال با توجه به نظر لغویون که از نظر گذشت و مشاهده استنباط مفسرین متوجه می‌شویم که تعریف آنان از قساوت قلب تعریفی برابر و متوازن است و بر معنایی واحد برای تعبیر قساوت قلب اتفاق نظر دارند. علاوه بر این از قساوت قلب می‌توان به عنوان مفهومی اساسی یاد کرد. ایزوتسو در این مورد می‌گوید: معنای اساسی در معنا شناسی مفهومی است کاملاً آشکار و واضح به گونه‌ای که اگر آن واژه را جدا از دیگر واژه‌ها در نظر بگیریم محتوی تصور مخصوص و ویژه خود است و اگر آن را از قرآن بیرون بیاوریم و در خارج از قرآن نیز استعمال کنیم در برگیرنده همان مفهوم

واحدباشد. (ایزوتسو، ۱۳۷۳: ۱۴) حال چون قساوت قلب هم در قرآن و هم در خارج از قرآن در برگیرنده یک نوع مفهوم خاص است، جزء مفاهیم اساسی به شمار می‌رود. حال در ادامه به بررسی این واژه در قرآن کریم می‌پردازیم. «فَلَوْ لَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَ لَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ چرا هنگامی که مجازات ما به آنان رسید، تسلیم نشدند؟! بلکه دل‌های آن‌ها قساوت پیدا کرد؛ و شیطان، هرکاری را که می‌کردند، در نظرشان زینت داد!» (أنعام/۴۳) علامه طباطبایی می‌گوید: قساوت قلب همان سنگ دلی و نقطه مقابل نرم دلی می‌باشد. آن حالت تاثیرناپذیری انسان، به هنگام دیدن مناظر و شنیدن سخنان رقت آور می‌باشد. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۷: ۱۲۹) در این آیه نیز قساوت قلب بر همان مفهوم لغوی و اصطلاحی به کار رفته و ارائه دهنده مفهوم جمود است. چرا که سیدبن قطب نیز بر این امر تأکید دارد زیرا از نظر او قساوت قلب به معنای امتناع انسان از پذیرش حق و روی گردانی از خداوند است و این همان تاجر است. (سیدبن قطب، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۱۰۸۹) بنابراین مفهوم جمود در این آیه آشکار است و می‌توان از قساوت قلب به عنوان ترکیب واژه جانشین جمود یاد کرد.

۵-۲. جانشینی جمود و حمیت: مشتقات ریشه «حمی» ۶ بار در قرآن کریم در ۵ سوره و ۵ آیه به کار رفته است. اما خود واژه حمیت تنها یکبار در قرآن کریم آمده است و آن شاخص‌ترین آیه در مورد حمیت می‌باشد: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَلَزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَ أَهْلِهَا وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا؛ هنگامی را که کافران در دل‌های خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند؛ و خداوند آرامش و سکینه خود را بر فرستاده خویش و مؤمنان نازل فرمود و آن‌ها را به حقیقت تقوا ملزم ساخت، و آنان از هرکس شایسته‌تر و اهل آن بودند؛ و خداوند به همه چیز دانا است.» (فتح/۲۶) اکثر مفسران حمیت را به معنای چون غیرت، غضب و تعصب تفسیر کرده‌اند. (ابوعبیده، ۱۳۸۱ق، ج ۲: ۲۱۷؛ قشیری، بی تا، ج ۳: ۴۳۰؛ بغدادی، ۱۴۱۵ق، ج ۴: ۱۷۱؛ ابن هائم، ۱۴۲۳ق، ج ۱: ۲۹۷) فخر رازی اشاره دارد که حمیت صفتی قبیح برای موصوف جاهلیت می‌باشد و بر قبح جاهلیت می‌افزاید. (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۸: ۸۴) قرابت مکانی که دو واژه حمیت و جاهلیت در آیه دارند از نظر معناشناسی نیز بیانگر وجهی از معنا می‌باشد. ایزوتسو چنین می‌نگارد؛ کلماتی که در پیرامون یک واژه گرد آمده‌اند هر کدام در مقام بیان جنبه‌ای از مفهوم و تصور واژه کانونی خواهند بود. (ایزوتسو، ۱۳۷۳: ۳۰) حال کلمه

جاهلیت بیان کننده وجهی از وجوه تصور واژه کانونی حمیت است و برای حمیت دو وجه متصور می‌باشد.

حمیت هر گاه همراه جاهلیت باشد مذموم است و بدون قید جاهلیت در معنایی ممدوح و پسندیده به کار می‌رود. و منظور از آن تعصب و غیرت در امور مثبت و سازنده است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۲: ۹۹) بنابراین هم‌نشینی جاهلیت با حمیت در این آیه نقش بسیار مهمی را ایفا می‌کند زیرا مسیر معنایی او را تغییر می‌دهد. و این تغییر معنا او را به دایره معنایی جمود وارد می‌کند. هر چند حمیت دارای میدان معنایی خاصی در قرآن کریم است اما مشتقات این واژه در تمام آیات که به کار رفته‌اند لزوماً دارای معنای واحدی نیستند. و گاه در معنای لغوی و گاه در معنای اصطلاحی و گاه در معنای مستقل و متفاوت به کار رفته‌اند. اما با این وجود حمیت جاهلیت که همان تعصب و خشم از روی جهل و نادانی و تعصب بر پای‌بندی به آداب و رسوم گذشتگان است در دایره معنایی جمود قرار می‌گیرد و می‌توان گفت که ترکیب واژه‌ای حمیت جاهلیت، قابلیت عنوان جانشینی جمود در قرآن کریم را دارد.

۶. حوزه معنایی جمود بر محور هم‌نشینی

در این بخش به بررسی واژگان هم‌نشین حوزه معنایی جمود پرداخته می‌شود. واژه‌هایی که بر محور هم‌نشینی کنار هم قرار می‌گیرند، بر معنی یکدیگر تأثیر می‌گذارند و همین تأثیر متقابل می‌تواند سبب انتقال معنای واژگان به هم شود. (صفوی، ۱۳۷۹: ۱۶۷) لذا برای روشنگری بیشتر، این مقاله به بررسی رابطه هم‌نشینی واژه جمود با دیگر واژگان در قرآن کریم می‌پردازد.

۶-۱. هم‌نشینی جمود، قساوت قلب، مرض قلب: «لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَ الْفَاسِقِينَ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّا الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ؛ هدف این بود که خداوند القای شیطان را آزمونی قرار دهد برای آن‌ها که در دل‌هایشان بیماری است، و آن‌ها که سنگدلند؛ و ظالمان در عداوت شدید دور از حق قرار گرفته‌اند!» (حج/۵۳) در این آیه قساوت قلب در همان معنای لغوی و اصطلاحی بکار رفته است. قابل توجه است که در این آیه واژه مرض هم‌نشین قساوت شده است. راغب در این مورد اشاره می‌کند که خروج اعتدال از حالات مزاجی انسان را مرض گویند که به دو نوع جسمی و معنوی تقسیم می‌شود. (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۲۱۷) که در این مبحث مراد مرض معنوی و یا روحی است. طبرسی نقل می‌کند که منظور از بیان این آیه امتحان سخت خداوند از بندگان مریض القلب و قاسی القلب به وسیله القانات شیطانی

می‌باشد تا آن گروه از بندگان فرق میان سخن حق خداوند و القائات شیطان را بفهمند. (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۸: ۱۷) بنابر نظر علامه منظور از مرض در این آیه مرض معنوی، روحی و عقلی است و آن نابودی حالتی از مقاومت عقل در تعقل است، برای آنچه که در اعتقاد باید بدان معتقد بود و داشتن شک در آنچه که شک بدان روا نیست و قساوت قلب، مردن عواطف و احساسات رقیق و لطیف از جمله‌ی محبت، خشوع و خضوع در قلب است. هم‌چنین ایشان وجوه اشتراک و افتراق انسان قسی القلب و مریض القلب را به روشنی بیان می‌کند از جمله این‌که می‌گوید: پذیرش سریع و سوسه‌های شیطانی وجه مشترک آن دو است و در وجه افتراق آنها نیز بیان می‌کند که تصور زود هنگام حق و پذیرش دیر هنگام آن از مشخصه‌های اشخاص مریض القلب و تصور و پذیرش دیر هنگام به حق را از خصوصیات بارز فرد قسی القلب ذکر می‌کند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۴: ۵۵۴)

حال با توجه به سخن طبرسی خداوند با القائات شیطانی این افراد را امتحان می‌کند همان‌طور که علامه هم اشاره دارد هردو گروه دارندگان مرض قلب و قساوت قلب زود پذیرای و سوسه‌های شیطان می‌شوند اما سخن حق پروردگار را افراد «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» سریع‌تر از افراد «الْقَاسِيَةَ قُلُوبُهُمْ» تصور می‌کنند. اما در زمینه پذیرش سخن حق اصلاً مشخص نیست که به پذیرشی بیانجامد یا نینجامد، اگر به پذیرش حق بیانجامد آنان در این امتحان موفق و اگر هم موفق نشوند قاسیان قلب در جهالت و خشکی قلب و تفکر خویش بیش از این فرو رفته و دارندگان قلب مریض نیز به وادی پست‌تر از وادی خویش یعنی به جایگاه قاسیان قلب سقوط می‌کنند.

با این وجود هم‌نشینی این دو واژه بیانگر این است که بین واژه‌های مریض و قساوت با قلب انسان دچار جمود رابطه‌ی معنادار مستقیمی برقرار است. مؤید این مطلب سخن بغدادی است که از قساوت قلب به جمود و خشکی و سختی قلب و روح یاد می‌کند. (بغدادی، ۱۴۱۵ق، ج ۴: ۵۴) زیرا قلب انسان جامداندیش خشک و سخت و مقاوم در برابر حق می‌باشد. پس در این آیه قساوت قلب در همان معنای لغوی خویش به کار رفته و مفهوم آن متناسب با مفهوم جمود است و هم‌نشینی مرض قلب با قساوت قلب، بیانگر بیماری روحی است که اگر درمان نشود به جمود مبدل می‌گردد.

۲-۶. هم‌نشینی جمود، قساوت قلب، نقض میثاق: «فِيمَا نَقُضُهُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعْنَاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَ لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ؛ ولی بخاطر پیمان‌شکنی، آنها

را از رحمت خویش دور ساختیم؛ و دل‌های آنان را سخت و سنگین نمودیم؛ سخنان (خدا) را از موردش تحریف می‌کنند؛ و بخشی از آنچه را به آنها گوشزد شده بود، فراموش کردند؛ و هر زمان، از خیانتی (تازه) از آنها آگاه می‌شوی، مگر عده کمی از آنان؛ ولی از آنها درگذر و صرف نظر کن، که خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد!» (مائده/۱۳) قساوت قلب در این آیه نیز مانند دیگر آیات ذکر شده در برگیرنده‌ی مفاهیمی چون خشکی و سختی قلب و انعطاف‌ناپذیری و خشونت طینت است. (طبری، ۱۴۱۲، ج ۶: ۹۹؛ ابن عاشور، بی تا، ج ۵: ۶۲) و سختی دل‌های آنان به‌گونه‌ای است که سخن حق در آنان اثری ندارد و از آنان سلب توفیق شده است. دل‌های آنان مانند سکه‌ی درهم قلبی است که بر اثر تزویر و تقلبی که در آن رخ داده، بد صدا و فاسد و پست شده است؛ و دل‌های آنان به‌دلیل عدم نرمی و لطافت و خشک و خشن بودن، به پستی و فساد گراییده است. در پی این فساد و سختی دل، این انسانها را بی‌رحم می‌خوانند. (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۶: ۲۴۷) و با توجه به هم‌نشینی نقض میثاق با قساوت قلب می‌توان پی برد که قساوت قلب در پی نقض پیمان به وجود می‌آید و این دو دارای ارتباطی دو طرفه هستند زیرا هر عهد شکنی، قساوت قلب پیدا می‌کند و هر قسی قلبی، عهدشکن است. بر اساس این هم‌نشینی، جامد اندیش نیز عهد شکن است. همان‌طور که خوارج اصرار داشتند که حضرت علی (ع) پیمان حکمیت را بشکند.

۶-۳. هم نشینی جمود، قساوت قلب، حجر: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدَّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشْقُقُ فَيُخْرِجُ مِنْهُ الْمَاءَ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ؛ سپس دل‌های شما بعد از این واقعه سخت شد؛ همچون سنگ، یا سخت‌تر! چرا که پاره‌ای از سنگ‌ها می‌شکافد، و از آن نهرها جاری می‌شود؛ و پاره‌ای از آنها شکاف برمی‌دارد، و آب از آن تراوش می‌کند؛ و پاره‌ای از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می‌افتد؛ (اما دل‌های شما، نه از خوف خدا می‌تپد، و نه سرچشمه علم و دانش و عواطف انسانی است!) و خداوند از اعمال شما غافل نیست.» (بقره/۷۴) قسوه درآیه‌ی فوق، در مقام بیان وصف قلوب حق‌ناپذیر برخی از بنده‌گان خداوند می‌باشد، مفسران این واژه را به صلابت، خشکی و سفتی تفسیر کرده‌اند. (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۱: ۲۲۰؛ طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۰۶) بیضاوی نسبت به دیگر مفسران پا را فراتر گذاشته و قلب سخت‌تر از سنگ را به مانند آهن تشبیه می‌کند. (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۱: ۸۸) چرا که از آهن هیچگاه رود و آبی خارج نمی‌شود و هیچ‌گونه لطافتی در آن وجود ندارد اما سنگ هر چند به سختی ولی احتمال تغییر در آن وجود دارد.

خداوند برای فهماندن معنای خشکی و جمود قلب از هم‌نشینی حجاره با قساوت قلب و تمثیل استفاده می‌کند و آن‌را به سختی سنگ و حتی سخت‌تر از آن توصیف می‌کند تا درک مردم از قلب، روح و مغز خشک و سنگی، محسوس و ملموس‌تر شود. در این مورد طالقانی می‌گوید: این دل‌ها، سخت‌تر از سنگ هستند، به کمال عقلی نمی‌رسند و به هیچ‌وجه پذیرنده حق نیستند. گوش آنان به هنگام شنیدن حق، کر شده و چشمانشان در دیدن حقیقت کور است. هیچ سخن و عمل حقی به وجدان و عقل خشکشان و روح مرده آنان راه نمی‌یابد. در صورتی که سنگ‌های کوهستان در برابر قدرت و قهر آیات خدا فرو می‌ریزد. قرآن با این تشبیه و تمثیل می‌خواهد مراتب و درجات و اقسام قساوت قلوب را برای بشر شرح دهد و بگوید که وجه اشتراک قساوت قلبان با سنگ، مردگی و جموداست. در این آیه خداوند با مقایسه انسان‌های قسی القلب با سنگ سه صورت را بیان می‌کند؛ از دل و باطن سنگ‌ها آب می‌جوشد ولی این قلوب قاسیه جوشش درونی ندارد. برخی از سنگ‌ها شکافته می‌شود و از آن آب بیرون می‌آید ولی مواظ و عبرت‌ها به دل‌های اینان راه نمی‌یابد. سنگ‌ها در برابر قهر خداوند سر فرود می‌آورند ولی دل‌های اینان در برابر آیات حق خضوع نمی‌کند. (طالقانی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۲۰۳) کثرت معاصی، شرک، کفر، عناد، تقلید از گذشتگان، هواپرستی، نخوت و تکبر و هزاران معصیت دیگر موجب قسی‌تر شدن قلب و نفوذ ناپذیری موعظه و نصیحت است به‌طوری که دیگر قلب از قابلیت هدایت می‌افتد، مانند مخالفین و معاندین در جامعه اسلامی در همه اعصار که مخالفین خود را به کفر متهم می‌کنند. (طیب، ۱۳۷۸، ج ۹: ۳۲۱) این دسته از افراد به خیال خود با انبار کردن افکار و اعتقادات خشک بهترین راه را برگزیده‌اند اما غافل از این واقعیت آموزنده زندگی هستند که اگر به گندم‌ها تعلق داریم آن‌ها را انبار نکنیم، بلکه بکاریم و زیادت‌ر کنیم، که انبارها طعمه موش‌ها و آفت‌هاست. و این به ما می‌آموزد که زندگی و تفکر بسته را کنار بگذاریم، و گرنه این قساوت سنگین و این تحجر و خشکی موجب چشم‌پوشی از کلام الله و رسول الله و کتاب الله و لقاء الله است. (صفایی حائری، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۳۷) بیان این تمثیل در این آیه و هم‌نشینی قساوت قلب با این دو واژه ذهن را به مفهوم معنوی جمود و تحجر رهنمون می‌کند. لذا می‌توان گفت که افراد قاسی القلب همان افراد متحجر جامداندیشی هستند که ذهن و قلب آنان از سنگ سخت تراست و تغییر نمی‌پذیرند.

۴-۶. هم‌نشینی جمود و قساوت قلب و متضاد آن شرح صدر: «أَمَّنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ؛ آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای اسلام گشاده است و بر فراز مرکبی از نور الهی قرار گرفته (همچون

کوردلان گمراه است؟! وای بر آنان که قلب‌هایی سخت در برابر ذکر خدا دارند! آن‌ها در گمراهی آشکاری هستند!» (زمر/۲۲) کسی که خداوند سینه‌اش را شرح داده باشد هیچ مطلب و سخن حقی به او پیشنهاد نمی‌شود مگر آنکه آن‌را می‌پذیرد. زیرا شرح صدر موجب ایجاد بصیرت در افراد می‌شود و این بصیرت آنان موجب تشخیص حق از باطل و راست از دروغ می‌شود و نرمی دل که اثر شرح صدر است موجب بستر سازی برای پذیرش حق است بنابراین افراد دارای شرح صدر گمراه نمی‌شوند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۷: ۴۷۱) حال اگر در انسانی سینه‌ای گسترده برای پذیرش اسلام و سخن حق وجود نداشته باشد او مبتلای به خشکی، سختی و خشونت روح شده است و به گمراهان پیوسته است و این نقص روحی با مفهوم جمود سازگار است. بنابراین واژه‌ی شرح صدر در تضاد با واژه‌ی قساوت قلب است زیرا اگر شخصی دارای شرح صدر باشد به جمود فکری و قساوت روح دچار نمی‌شود.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

بنابر بررسی‌های انجام گرفته جمود دارای دو معنای حقیقی و مجازی است. معنای حقیقی همان معنای خود واژه است که اهل لغت ذکر کرده‌اند و معنای مجازی، آن معنا است که برخی از لغویون بدان پرداخته‌اند و در راستای تعریف اصطلاحی آن می‌باشد. با ورود به بحث کاربرد واژه جمود در قرآن کریم روشن می‌شود که واژه جامده در قرآن کریم در برگیرنده همان معنای حقیقی است که اهل لغت برای آن ذکر کرده‌اند، مانند: ثبات، سکون، عدم تحرک، انجماد و... . بالطبع این مطلب، آشکار می‌گردد که معنای مجازی و تعریف اصطلاحی جمود از واژه جامده مذکور در قرآن کریم قابل برداشت نیست و کاربرد واژه جمود در قرآن کریم منحصر در معنای لغوی و حقیقی آن است.

با این وجود و با تکیه بر نظر لغویون و مفسران برای تعریف اصطلاحی و معنای مجازی جمود واژگانی وجود دارد که در دایره معنایی جمود قرار می‌گیرند که دو ترکیب واژه قساوت قلب و حمیت جاهلیت بارزترین عباراتی هستند که قابلیت ورود به جایگاه جانشینی واژه جمود - در بعد معنای مجازی و اصطلاحی آن - را دارند.

علاوه بر این‌ها واژگانی در قرآن وجود دارند که هر کدام بیانگر بعدی از ابعاد معنای اصطلاحی جمود می‌باشند از جمله آن‌ها تعصب و حمیت جاهلیت هستند که اغلب در برگیرنده بعد معنایی جمود در برخورد، هستند.

واژه تحجر نیز که همواره همراه همیشگی جمود در ادبیات عصر حاضر است از منظر لغوی با معنای لغوی جمود و از جهت اصطلاحی هم با معنای اصطلاحی جمود در یک راستا قرار دارد و اغلب در برگیرنده بعد فکری و روحی جمود می‌باشد. بنابراین واژگان تعصب و تحجر و ترکیب واژگان قساوت قلب و حمیت جاهلیت با جمود دارای هم معنایی نسبی می‌باشند.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی زمنین، محمد بن عبدالله، (۴۲۴ق)، تفسیر ابن ابی زمنین، دارالکتب العلمیه، بیروت.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، (بی تا)، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، مترجم: علی اکبر غفاری، کتاب فروشی صدوق، تهران.
۴. ابن عاشور، محمد بن طاهر، (بی تا)، التحریر و التنویر، مؤسسه التاریخ، بیروت.
۵. ابن عربی، محمد بن علی، (۴۲۲ق)، تفسیر ابن عربی، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
۶. ابن فارس، أحمد بن فارس، (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغة، محقق: عبد السلام محمد هارون، مکتب الاعلام الاسلامی، قم.
۷. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، (بی تا)، تأویل مشکل القرآن، چاپ اول، دارالکتب العلمی، بیروت.
۸. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، محقق: جمال الدین میر دامادی، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت.
۹. ابن هائم، شهاب الدین احمد بن محمد، (۴۲۳ق)، التبیان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، دارالمغرب الإسلامی، بیروت.
۱۰. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، (۱۴۰۸ق)، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، مشهد.
۱۱. ابو عبیده، معمر بن مثنی، (۱۳۸۱ق)، مجاز القرآن، چاپ اول، مکتبه الخانجی، قاهره.
۱۲. اسفندیاری، محمد، (۱۳۷۶)، خمود و جمود، نشر باز، تهران.
۱۳. انوری، حسن، (۱۳۸۲)، فرهنگ بزرگ سخن، چاپ دوم، چاپخانه مهارت، تهران.
۱۴. ایزوتسو، توشیهیکو، (۱۳۷۳)، خدا و انسان در قرآن، مترجم: احمد آرام، نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
۱۵. بغدادی، علاء الدین علی بن محمد، (۴۱۵ق)، لباب التأویل فی معانی التنزیل، محقق: محمد علی شاهین، چاپ اول، دارالکتب العلمیه، بیروت.

۱۶. بیضاوی، عبدالله بن عمر، (۱۴۱۸ق)، أنوارالتنزیل وأسرارالتأویل، دارأحیاء التراث العرب، بیروت.
۱۷. ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد، (۱۴۱۸ق)، جواهرالإحسان فی التفسیر القرآن، داراحیاءالتراث العربی، بیروت.
۱۸. جرّ، خلیل، (۱۳۸۴)، فرهنگ لاروس، مترجم: سید حمید طیبیان، چاپ پانزدهم، انتشارات امیر کبیر، تهران.
۱۹. جزایری، ابوبکر جابر، (۱۴۱۶ق)، ایسراتفسیرلکلام العلی الکبیر، مکتبه العلوم و الحکم، مدینه منوره.
۲۰. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، (۱۳۶۳)، تفسیرائنی عشری، انتشارات میقات، تهران.
۲۱. حسینی شیرازی، سید محمد، (۱۴۲۳ق)، تبیین القرآن، دارالعلوم، بیروت.
۲۲. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، لغت نامه دهخدا، انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران.
۲۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۳۷۴)، مفردات راغب، مترجم: غلامرضا خسروی حسینی، مرتضوی، تهران.
۲۴. رضایی کرمانی، محمدعلی، حسینی، بی بی زینب، (۱۳۹۰)، مقاله معناشناسی واژه «امشاج» از واژگان تک کاربرد در قرآن کریم، کتاب قیم، شماره ۱، صص ۹۵-۱۲۰.
۲۵. زحیلی، وهبه بن مصطفی، (۱۴۲۲ق)، التفسیرالوسیط، دارالفکر، دمشق.
۲۶. زمخشری، محمود، (۱۹۷۹م)، أساس البلاغة، دارصادر، بیروت.
۲۷. ساکی، سارا، مروتی، سهراب، (۱۳۹۲)، مقاله واژه‌شناسی واژه ذکر در قرآن کریم، آموزه‌های قرآنی، شماره ۱۷، صص ۱۳۵-۱۵۴.
۲۸. سیدبن قطب بن ابراهیم شاذلی، (۱۴۱۲ق)، فی ظلال القرآن، دارالشروق، بیروت.
۲۹. صاحب بن عباد، إسماعیل، (۱۴۱۴ق)، المحيط فی اللغة، مصحح: محمد حسن آل یاسین، عالم الکتاب، بیروت.
۳۰. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم، (۱۳۶۶)، تفسیر القرآن الکریم، انتشارات بیدار، قم.
۳۱. صفایی حائری، (۱۳۸۶) تطهیر با جاری قرآن، لیلۃ القدر، قم.
۳۲. صفوی، کورش، (۱۳۷۹) درآمدی بر معنا شناسی، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران.
۳۳. طالقانی، سید محمود، (۱۳۶۲) پرتوی از قرآن، شرکت سهامی انتشار، تهران.
۳۴. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۷۴)، ترجمه تفسیر المیزان، چاپ پنجم، دفترانتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.

۳۵. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۶۰)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، محقق: رضا ستوده، چاپ اول، انتشارات فراهانی، تهران.
۳۶. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، (۱۴۱۲ق)، جامع البیان فی تفسیر القرآن، دارالمعرفه، بیروت.
۳۷. طوسی، محمد بن حسن، (بی تا)، التبیان فی التفسیر القرآن، محقق: احمد قیصرعاملی، چاپ اول، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
۳۸. طیب، سید عبدالحسین، (۱۳۷۸)، اطیب البیان فی التفسیر القرآن، انتشارات اسلام، تهران.
۳۹. عاملی، علی بن حسین، (۱۴۱۳ق)، الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز، دارالقرآن الکریم، قم.
۴۰. عمید، حسن، (۱۳۸۱)، فرهنگ فارسی عمید، چاپ ۱۷ و ۱۸، انتشارات امیر کبیر، تهران.
۴۱. فخر رازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰ق)، مفاتیح الغیب، چاپ سوم، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت.
۴۲. فراهیدی، خلیل بن أحمد، (۱۴۰۹ق)، کتاب العین، نشر هجرت، قم.
۴۳. فیض دکنی، ابوالفضل، (۱۴۱۷)، سواطع الالهام فی تفسیر القرآن، دار المنار، قم.
۴۴. قرشی بنابی، سید علی اکبر، (۱۴۱۲ق)، قاموس قرآن، دارالکتب الإسلامیه، تهران.
۴۵. قشیری، عبدالکریم بن هوازن، (بی تا)، لطائف و اشارات، محقق: ابراهیم بسیمونی، هیئة المصریة العامه للکتاب، مصر.
۴۶. کاشانی، محمد بن مرتضی، (۱۴۱۰ق)، تفسیر المعین، کتابخانه آیت الله مرعشی النجفی، قم.
۴۷. مغنیه، محمدجواد، (بی تا)، التفسیر المبین، بنیاد بعثت، قم.
۴۸. مدرسی، سید محمد تقی، (۱۴۱۹ق)، من هدی القرآن، دارمحبی الحسین، تهران.
۴۹. مصطفوی، حسن، (۱۳۶۸)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
۵۰. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، دارالکتب الإسلامیه، تهران.
۵۱. _____ (۱۳۷۷)، اخلاق در قرآن، چاپ اول، مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، قم.
۵۲. مطهری، مرتضی، (بی تا)، امدادهای غیبی در زندگی بشر، الکترونیک.
۵۳. معین، محمد، (۱۳۶۰)، فرهنگ فارسی معین، چاپ چهارم، انتشارات امیر کبیر، تهران.
۵۴. میبدی، احمد بن محمد، (۱۳۷۱)، کشف الأسرار و عده الأبرار، انتشارات امیر کبیر، تهران.
۵۵. هواری، هود بن محکم، (۱۴۲۶ق)، تفسیر کتاب الله العزیز، دار البصائر، الجزائر.